

وجه ششم برای اثبات اعتبار شخصیات حقوقیه

وجه ششم برای اثبات آثار شخصیات حقوقیه و حکم شارع به ترتیب این آثار، تمسک به روایاتی است که دلالت می کند براین که تصرفات اعتباری که در دوائر دولتی در دولت جور انجام می گیرد اگر در چهارچوب احکام شریعت باشد نافذ است (چه از ناحیه سلطان جور واقع شود، یا از ناحیه عمال ظالم سلطان جور، یا از ناحیه مؤمنینی که به وجه مشروع وارد آن دوائر شده اند). این روایات، بر چند طائفه است. البته روایاتی که در این بحث در کتب فقهاء مثل عمده المطالب مطرح شده، خصوص روایاتی است که دلالت بر جواز تصرف مومنین در جوائز السلطان می کند (طائفه اول) و بعضی از روایات جواز شراء زکات و خراج و مقاسمه از سلطان. روایات طائفه اول در وسائل در باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به ذکر شده و در روایات این باب، روایات معتبره متعددی وجود دارد.

روایات طائفه اول

روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَغْلَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ - يَلِي أَعْمَالَ السُّلْطَانِ لَيْسَ لَهُ مَكْسَبٌ - إِلَّا مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَ أَنَا أَمْرٌ بِهِ - فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فَيُضِيفُنِي وَ يُحْسِنُ إِلَيَّ - وَ رَبَّمَا أَمَرَ لِي بِالْدَّرْهِمْ وَ الْكِسْوَةِ - وَ قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ ذَلِكَ - فَقَالَ لِي كُلُّ وَ خُذْ مِنْهُ - فَلَكَ الْمَهْنَةُ وَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ^۱.

سند شیخ طوسی به حسن بن محبوب متعدد است و لا اقل بعضی از آنها معتبر است، لذا روایات شیخ طوسی از ابن محبوب از ابی ولاد از روایات صحیح به حساب می آید.

^۱ وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۲۱۳

روایت دوم:

وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ قَالَ سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ أَنَا عِنْدَهُ - فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَمْرٌ بِالْعَامِلِ - فَيَجِيزُنِي بِالْأَرْهَامِ أَخْذَهَا - قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ أَحْبُّ بِهَا قَالَ نَعَمْ.^۲

در روایت دیگر که روایت محمد بن هشام است هم همین مطلب تجویز شده است که با چنین مالی حج به جا بیاورد.

روایت سوم:

وَعَنْهُ عَنِ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ.

در روایت حسین بن علوان هم که حدیث ۱۳ که این باب و از روایات معتبره است نقل شده است که:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ كَانَا يَغْمِزَانِ مُعَاوِيَةَ - وَ يَقَعَانِ فِيهِ وَ يَقْبَلَانِ جَوَائِزَهُ^۳.

یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، در عین طعن معاویه، جوایز او را قبول می فرمودند.

روایات دیگری هم در این باب وجود دارد و عنوان کلی این روایات، این است که هم خود ائمه جوایز السلطان را قبول می کردند و هم قبول آن را تجویز کرده اند. در عمده المطالب هم فرموده اند پیامبر (ص) جوایز نجاشی را قبول می کرده. لکن اگر هم این مطلب در مورد پیامبر ثابت نباشد، اما در مورد ائمه ثابت است.

جوایزی که سلاطین یا عمال سلاطین به اشخاص می دهند به عنوان شخص حقیقی نبوده، بلکه به عنوان شخص حقوقی و از اموال خزانه دولت به این عنوان که مال دولت است، اموال را به اشخاص می داده اند. خود سلطان این اموال را به عنوان خلافت می دهد و عامل سلطان هم اجیر برای دولت به عنوان عام بوده است، یعنی در اجاره برای دولت مالی را به دست آورده و آن مال را به عنوان جایزه یا هدیه به مومنین می دهد. با توجه به

^۲ همان

^۳ وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۲۱۷

این که این اموال، اموال خلافت و دولت بوده است، تجویز ائمه نسبت به اخذ این جوایز نشان می دهد که تصرفات حکام تصرفاتی ممضاه است، و هرچند تولی آنها جائز نبوده اما حال که متولی شدند، تصرفاتی که انجام می دهند نافذ است و مالی که به عنوان هدیه می دهند، به ملک مومنین در می آید و می توانند در آن تصرف کنند.

حاصل تقریب این طائفه از روایات، این است که بذل سلاطین، به عنوان مال شخصی نبود و عمال هم به عنوان کارگزار دولت مال را به دست می آوردند نه به عنوان معامله با شخص حقیقی یا ارث، لذا تجویز اخذ جوایز، به این معنی است که تصرفات متولیان شخصیات حقوقیه جائز است.

اشکالات روایات طائفه اول

اشکال اول

تجویز اخذ جوایز، ممکن است از باب قاعده ید باشد نه از باب تنفیذ تصرفات سلطان؛ چون چنین نیست که تمام ما یملک آنها از این راه باشد، بلکه احتمال وجود اموال حلال در بین اموال سلاطین و عمال وجود دارد، و وقتی چنین احتمالی وجود داشت، قاعده ید رادر آن چه به عنوان جائزه داده اند جاری می کنیم، مثل بقیه موارد که چنین احتمالی را در اموال شخص می دهیم. پس قاعده ید در خصوص «ما أعطانا» جاری می شود و با قاعده ید در سایر اموال معارضه نمی کند، چون نسبت به بقیه اموال علم به حرمت تصرف داریم.

جواب از اشکال

هرچند این مطلب فی نفسه محتمل است، اما تعبیرات روایت با این احتمال سازگاری ندارد. در صحیحہ ابی ولاد فرض شده اس که «لیس له مکسب الا من اموالهم» و همین طور تعبیر امام در جواب که فرمود «و علیه الوزر» بر خلاف این احتمال است؛ چون اگر جائزه را از اموال خود داده باشد، وزری در کار نیست. پس می فهمیم که مال را از راه عمل للسلطان به دست آورده، و امام فرموده است با این که نباید این کار را می کرد، اما بر شما جائز است که در آن تصرف کنید. پس هم سوال و هم جواب نشان می دهند که هیچ احتمال دیگری در مورد مال وجود ندارد، و می دانیم که منبع این مال، کار کردن برای سلطان است.

اشکال دوم

ممکن است این اجازه، اجازه صادر از امام بما آنه ولی باشد، یعنی حضرت به عنوان ولی امر اجازه در تصرف در این اموال داده است، نه به عنوان بیان حکم اولی شریعت تا تنفیذ تصرفات سلاطین و عمال باشد. پس حتی اگر شخصیت حقوقیه را معتبر ندانیم و بگوییم این اموال مجهول المالک است، این روایات توجیه خواهند داشت زیرا امام از باب ولایت اذن در تصرف در مجهول المالک داده است نه از باب تنفیذ و امضاء تصرفات.

جواب از اشکال

هرچند این احتمال در تجویزات و تحریمات صادره از ائمه داده می شود، اما همان طور که قبلا در بحث احیاء موات مطرح شد، ظاهر اولی خطاباتیه که امری را به عنوان حرام و حلال بیان می کنند، این است که حکم اولی شریعت را بیان می کنند نه این که حکم ثانوی و از باب اعمال ولایت باشد، لذا اگر قرینه ای درکار نباشد ظاهر این تجویزات، تجویز به حکم اولی شریعت است. و حلال بودن به حکم اولی هم ملازمه دارد با اعتبار شخصیت حقوقی و امضاء تصرفات شخص حقوقی، والا اگر شخصیت حقوقی معتبر نبود چنین تصرفی جائز نبود. روایت ابی بکر حضرمی هم دلالت می کند بر این که این تجویز از باب حکم ولایتی نیست و از باب حکم اولی است.

روایات طائفه دوم

روایات طائفه دوم این باب، روایاتی است که بیان می کند بر مومنین جائز است ولایت از طرف سلطان را قبول کنند و در تشکیلات سلاطین وارد شوند، البته با قیودی مثل این که از باب ضرورت یا برای قضاء حوائج مومنین باشد. روایات این مطلب را مرحوم صاحب وسائل در باب ۴۶ و باب ۴۸ از ابواب ما یکتسب به نقل کرده، و روایات متعددی است که در بین آنها روایات معتبره نیز وجود دارد.

عنوان باب ۴۶ را مرحوم صاحب وسائل به این نحو مطرح کرده است: «بَابُ جَوَازِ الْوِلَايَةِ مِنْ قِبَلِ الْجَائِرِ لِنَفْعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالدَّفْعِ عَنْهُمْ وَ الْعَمَلِ بِالْحَقِّ بِقَدْرِ الْإِمْكَانِ»

روایت اول (صحیحه علی بن یقطين):

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقِطِينٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَعَ السُّلْطَانِ أَوْلِيَاءَ - يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ ٤

روایت دوم (صحیحه زید الشحام):

وَفِي الْأَمَالِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ - فَعَدَلَ وَفَتَحَ بَابَهُ وَرَفَعَ سِتْرَهُ - وَنَظَرَ فِي أُمُورِ النَّاسِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يُؤْمِنَ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ٥.

روایت سوم و چهارم:

در باب ۴۸ هم در روایتی که در مورد ولایتعهدی امام رضا علیه السلام است، این مطلب آمده است و تنظیم به قضیه حضرت یوسف شده است و فرمودند که حضرت یوسف عزیزی مصر را از این باب قبول کرد تا به مومنین نفعی برسد:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَالِ وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى قَالَ رَوَى أَصْحَابُنَا عَنِ الرُّضَاعِ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللَّهُ - كَيْفَ صَرْتَ إِلَى مَا صَرْتَ إِلَيْهِ مِنَ الْمَأْمُونِ - فَكَأَنَّهُ أَنْكَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ - فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَاعُ يَا هَذَا - أَيُّمَا أَفْضَلُ النَّبِيِّ أَوْ الْوَصِيِّ - فَقَالَ لَا بَلَّ النَّبِيُّ فَقَالَ - أَيُّمَا أَفْضَلُ مُسْلِمٍ أَوْ مُشْرِكٍ - فَقَالَ لَا بَلَّ مُسْلِمٍ - قَالَ فَإِنَّ الْعَزِيزَ عَزِيزَ مِصْرَ كَانَ مُشْرِكًا - وَكَانَ يُوسُفُ عِ نَبِيًّا - وَإِنَّ الْمَأْمُونِ مُسْلِمٌ وَأَنَا وَصِيٌّ - وَ يُوسُفُ سَأَلَ الْعَزِيزَ أَنْ يُؤْكِلَهُ حِينَ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ - إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ - وَأَنَا أُجْبِرْتُ عَلَى ذَلِكَ الْحَدِيثِ ٦.

از این روایت استفاده می شود قبول ولایت امر از طرف جائز فی نفسه اشکالی ندارد همان طور که حضرت یوسف به هم به همین جهت قبول ولایت کرده است.

٤ وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۱۹۲

٥ وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۱۹۳

٦ وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۲۰۲

روایت پنجم باب ۴۸ که معتبره ریان بن صلت است در این جهت دلالت واضح تری دارد. این روایت دلالت می کند بر این که همان نکته ای که موجب قبول ولایت امر در مورد انبیاء شده است، همان نکته در مورد اوصیاء هم وجود دارد. مضافاً که در این روایت حضرت فرمودند کار من با کار حضرت یوسف تفاوت داشت؛ چون من اصلاً از ابتدا به طوری پیشنهاد را قبول کردم که دخالتی در جهات نداشته باشم و دخالتی در امور نکردم. آن چه محل استشهاد است این مطلب است که حضرت می فرمایند: اگر هم دخالت می کردم، اشکالی وجود نداشت و خلاف موازین نبود:

وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع فَقُلْتُ لَهُ - يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ - إِنَّكَ قَبِلْتَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ مَعَ إِظْهَارِكَ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا - فَقَالَ ع قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كَرَاهَتِي لِذَلِكَ - فَلَمَّا خُيِّرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَبَيْنَ الْقَتْلِ - اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ - وَيَحْتَمُّ أَمَا عَلِمُوا أَنَّ يُوسُفَ ع كَانَ نَبِيًّا رَسُولًا - فَلَمَّا دَفَعَتْهُ الضَّرُورَةُ إِلَى تَوَلِّي خَزَائِنِ الْعَزِيزِ - قَالَ لَهُ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ - إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ - وَدَفَعْتَنِي الضَّرُورَةُ إِلَى قَبُولِ ذَلِكَ - عَلَى إِكْرَاهٍ وَإِجْبَارٍ بَعْدَ الْإِشْرَافِ عَلَى الْهَلَاكِ - عَلَى أَنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ - إِلَّا دُخُولَ خَارِجٍ مِنْهُ - فَإِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ^۷.

^۷ وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۲۰۳